

راندند و میان ایشان و بلاد و احیانشان فاصله افتاد و جنگ به دراز کشید و ثوابه بن جوته در این جنگ به ضربت نیزه دشمن کشته شد. بنی عبیدالله خبر مرگ او و پیروزی خود را به قومشان در قصیده‌ای گسیل داشتند و در آن قصیده آمده بود:

بنی معقل ان لم تصرخونا علی العدو فسلایدکم تذکروا ما طرالنا
قتلنا بن جوته و الهمام بن مرمرع علی الوجه مکبوب و ذامن فعالنا

پس جمع شدند و به نزد قومشان آمدند و احیاء زغبه پای به گریز نهادند. بنی عبیدالله و برادرانشان از ذوی منصور و ذوی حسان گرد آمدند و از آن زمان آن باج از زغبه برداشته شد. سپس میان یغمراسن و میان ایشان فتنه افتاد. در این فتنه عمر بن مهدی کشته شد و این سبب شد که از ارتفاعات و روستاهای بلاد بنی عبدالواد برخاستند و به صحرائی که محاذی اوطان بنی توجین بود مکان گرفتند و با آنان پیمان صلح بستند و ایشان را زن دادند و از ایشان زن گرفتند و برضد عبدالواد با آنان پیمان بستند. کسانی که از حرکت و کوچ عاجز آمده بودند در دشت‌های بطحا فرود آمدند و از ایشان بودند شبابه و مجاهر و غفیر و شافع و مالف و بورحمه و بوکامل بخیس بن عماره و برادران سوید در ضواحی و هران فرود آمدند و باج و خراج بر عهده گرفتند و در شمار رعایای خراجگزار درآمدند. عثمان بن عمر امور آن گروه از سوید را که کوچنده بودند بر عهده گرفت. چون به هلاکت رسید پسرش میمون جانشین او شد. برادرش سعید بر او غلبه یافت و راه خودکامگی پیش گرفت. میان سوید و بین عامر بن زغبه فتنه‌ای افتاده بود که مدت‌ها به دراز کشیده بود. فشار دولت زیانیه بر آنها سخت شده بود. یوسف بن یعقوب لشکر به جنگ تلمسان کشید و مدتی در آنجا درنگ کرد. سعید بن عثمان عمر بن مهدی شیخ ایشان در آن ایام به نزد او آمد و اکرام دید. و چون یوسف آهنگ قتل او نمود بگریخت و به قوم خود پیوست. سپس یوسف بن یعقوب لشکر به جانب ارتفاعات برد و سرسورا که در جانب جنوبی بلاد توجین بود تصرف کرد. طایفه‌ای از عکرمه که از بنی یزید بودند به او گرایش یافتند زیرا از سیر و سفر به طلب قوت بازمانده بودند. آنان را در کوه کرد کره^۱ در جانب جنوبی سرسورا فرود آمدند و بر آنان باج نهاد. و همواره چنین بود تا یوسف بن یعقوب هلاک شد و قدرت به دست خاندان یغمراسن افتاد.

چون ابوتاشقین بن موسی بن عثمان بن یغمراسن به حکومت رسید، عریف بن یحیی

۱. در نسخه‌های E و D و A: کزیکره

در زمره خواص او درآمد. سپس او را بر سر موضوعات فرمانروایی به خشم آورد. هلال غلام او که زمام اختیاراتش را به دست داشت از عریف بن یحیی کینه به دل داشت و در تیز کردن آتش فتنه دست داشت. عریف به بنی مرین، ملوک مغرب اقصی پیوست و در سال ۷۲۰ بر سلطان ابوسعید یکی از ملوک آن خاندان فرود آمد. ابوتاشقین عم او سعید بن عثمان را حبس کرد و او کمی پیش از فتح تلمسان در زندان هلاک شد. برادرش میمون بن عثمان و پسرش به پادشاه مغرب پیوستند. عریف بن یحیی از سلطان بنی مرین اکرام بسیار دید و از مقربان او شد. سپس پسرش را سلطان ابوالحسن، بعد از پدر، در زمره خواص خود درآورد و مشیر و مشاور خود ساخت. این پسر همواره ایشان را بر زبان آل زیان که در تلمسان فرمان می‌راندند تحریض می‌کرد. میمون بن عثمان و پسرش عریف با آن‌که در نزد سلطان ابوالحسن مقامی یافته بودند به برادرش ابوعلی که در تافیلالت بود گرایش یافتند و همواره بر این حال بودند تا میمون هلاک شد.

سلطان ابوالحسن بر برادرش ابوعلی غلبه یافت و فرزندان میمون بن عثمان در شمار یاران او درآمدند. سلطان ابوالحسن سپاه به تلمسان برد و بر آل زیان در تلمسان سخت گرفت. و آنجا را به جنگ بستند و سلطان ابوتاشقین را در نزدیکی شد و نه بکشت و آوازه‌اش و فرمانش در اقطار مغرب اقصی و ادنی تا مرزهای موحدین در تدلس پیچید. زناته نیز متحد شدند و تحت لوای او درآمدند. بنی عامر بن زغبه، هواداران بنی عبدالواد، به جانب صحرا گریختند و ما به آن اشارت خواهیم کرد. سلطان ابوالحسن قوم عریف بن یحیی را در مجلس خود بر هر قوم دیگر عرب چون زغبه و معقل برتری داد. سمعون بن سعید را بر سوید فرمانروایی داده بود. سمعون به هنگامی که سلطان در سال ۷۳۲ پیش از فتح تلمسان به تاساله آمده بود هلاک شد.

پس از سمعون برادرش عطیه به حکومت رسید. چند ماه پس از حکومتش بعد از فتح تلمسان درگذشت. سلطان، و نژاد بن عریف را بر سوید و دیگر بنی مالک فرمانروایی داد. و نیز ریاست بر همه بدویان را در هر جای مملکتش که بودند به او سپرد. او نیز از بدویان باج می‌گرفت. بدویان در فرمان او بودند و روسای ایشان به رای او اقتدا می‌کردند. پسر عمش مسعود بن سعید بگریخت و به بنی عامر پیوست و بنی عامر به دعوت پسرش ابو عبدالرحمان بر سلطان بشوریدند. و نژاد لشکر گرد آورد و آنان را منهزم نمود. عریف به سفارت از سوی سلطان ابوالحسن نزد پادشاهان زمانش از

موحدین در افریقیه و بنی الاحمر در اندلس و ترکان ممالیک در قاهره می‌رفت و همواره در این حال بود تا سلطان ابوالحسن درگذشت.

چون سلطان ابو عنان - چنانکه خواهیم گفت - بر تلمسان غلبه یافت، حق خدمت سوئد ادا کرد و ونزمارین عریف را بر دیگر رؤسای بدویان زغبه برگزید و سرسو و قلعه این سلامه و بسیاری از بلاد توجین را به اقطاع او داد. چون عریف بن یحیی به هلاکت رسید، سلطان پسر او از ریاست بدویان فراخواند و او را به جای پدرش در جوار اریکه خود جای داد و او همواره چنین بود. سپس برای برادرش عیسی منشور فرمانروایی بر بدویان را صادر کرد. پس از سلطان ابو عنان بنی عبدالواد نیز آنان را در دولت خویش شرکت دادند زیرا در دولت‌های پیشین ایشان را مراتب و نعمت و مکنت بود. از این رو تلمسان نواحی آن را تصرف کردند و منشور امارت سوئد را به نام میمون بن سعید بن عثمان صادر شد. ونزمارین یوسف از کارهای دنیوی توبه کرد و رهبانیت اختیار نمود و از ریاست کناره گرفت و در وادی مَلُوْبه در مرز متصرفات بنی مرین دژی بنا کرد و در آنجا اقامت گزید و تا به امروز در آنجا اقامت دارد. ملوک بنی مرین حق ونزمار را رعایت می‌کردند زیرا ونزمار مورد اکرام و احترام اسلافشان بود و در امور با او مشورت می‌کردند. بدین سبب ملوک اطراف و شیوخ عرب و رؤسای بلاد نیز او را به دیده احترام می‌نگریستند. برادرانش، ابوبکر و محمد به قوم خود پیوستند و بر میمون مکر کردند تا یکی از نزدیکان و حواشی او بناگاه او را به قتل رسانید و خود زمام امور بدویان را به دست گرفت. سپس بنی حصین، ابو زیان پسر عم سلطان ابو حمو را به فرمانروایی برداشتند - چنانکه بیان خواهیم کرد - و او را در سال ۷۶۷ برای منازعه نامزد کردند از این هنگام باد بر پرچم عرب وزیدن گرفت و بر زناته پیروزی‌هایی یافتند و ارتفاعات بلادشان را در مغرب‌الاولسط که از حمایت آن عاجز بودند زیر پی سپردند. زغبه دیگر بلاد را خواه و ناخواه به اقطاع از سلطان بستد و این مزد خدمت ایشان بود. تا آن‌گاه که زناته از بسیاری از متصرفات خود واپس نشستند. و به سواحل دریا پناه بردند.

بقایای ایشان هر جا را که بدان دسترسی می‌داشتند از نواحی صحرا در اختیار گرفتند پس بنی یزید بر بلاد حمزه مستولی شدند و بنی حسن در مواضع خود باقی ماندند. اینان از پرداخت باج و خراج‌ها سربر تافتند. بنی حصین ضواری المدیه را به اقطاع گرفتند و بنی عطاق بر نواحی ملیابه و دیالم بر وزینه و سوئد و بر بلاد بنی توجین غیر وانشریش

دست یافتند. زیرا این کوه بس صعب‌العبور بود. جمعی از بنی توجین در آنجا ماندند و ریاستشان با فرزندان عمر بن عثمان از عرب‌های چشم‌بنی تیغ‌بن بود و مابه آن اشارت خواهیم کرد. بنی عامر از تاسانه و ملاته تا صیدور^۱ یا کیدره - کوه مشرف بروهران - را در تصرف داشتند.

سلطان که شهرها را در دست داشت از آن میان کلمیتو را به ابوبکر بن عریف به اقطاع داد و مازونه را به محمد عریف و دیگر ضواحی را نیز به آنان وا گذاشت و آنان بر سراسر آن بلاد مستولی شدند. حتی نزدیک بود که به شهرها نیز دست‌اندازی کنند. آری هر آغازی را پایانی است و لکل اجل کتاب و تابه امروز بر همان حال‌اند.

از بطون سوید بطنی است در نواحی بطحا معروف به هیره. نسبشان به مُجاهرین سوید می‌رسید. اینان می‌پندارند که قوم مقداد بن الاسود هستند و با این حساب خود را از قضاعه پندارند. از آن میان جماعتی خود را از تُجیب یکی از بطون‌کننده می‌دانند. والله اعلم. از خاندان‌های کوچنده سوید که در طلب قوت در سیر و حرکت‌اند خاندانی است معروف به صُبیح بن علاج بن مالک می‌رسد. ایشان را شمار و قوت است. هرگاه سوید در حرکت آیند در حرکت می‌آیند و چون توقف کنند، توقف کنند.

اما حارث بن مالک، ایشان همان عطاف و دیالم هستند. موطن عطاف جانب جنوبی ملیانه است و ریاست کوچندگانشان با فرزندان یعقوب بن نصر بن عروه است چون منصور بن ابی‌الذئب بن حسن بن عیاض بن عطاف بن زیان بن یعقوب و پسر برادرش علی بن احمد و فرزندان ایشان. طایفه‌ای از براز، یکی از بطون اثبج نیز با آنهاست. سلطان مالیات‌های جبل دراک و متعلقات آن از وادی شلب را به آنان اقطاع داده است. و میان ایشان و موطن سوید و انشیریش حایل شده است. ریاست ایشان در خاندان ابراهیم بن رزق بن رعایه بن مزروع بن صالح بن دیلم است و در این عصر با سعد بن عباس بن ابراهیم است. پیش از او به عهده عم او ابویحیی بن ابراهیم بود. سلطان ابو عثمان به اشاره عریف بن یحیی او را در بند کشید و به اغرای او در زندان به هلاکتش رسانیدند.

در میان ایشان بطون بسیار است. از آن جمله است: بنی زیاد بن ابراهیم بن رومی و دهاقنه، فرزندان دهقان بن حسن و بنی نزال بن حسن. و همه اینها برادران دیلم بن حسن و عکرمه از بطن مزروع بن صالح است که به عکاره اشتها دارند. شمار عطاف و دیالم از

۱. در نسخه B: هیدور

سويد کمتر است. و در فتنه‌ای که میان ایشان و بنی عامر رخ داد از ایشان جانبداری کردند به سبب آن‌که نسب به مالک می‌رسانند و به آنان تعصب می‌ورزند و سويد که در شمار افزونتر هستند بر آنان سروری دارند. جولانگاه دیالم در صحرا از جولانگاه ایشان دورتر است. در محاذی موطن ایشان از جانب ارتفاعات بطنی است از بطون حارث، معروف به غریب. نسبشان به غریب بن حارث یکی از احیائی که در آن موطن فرود آمده است، می‌رسد. سلطان به هنگام لشکرکشی از آنان سپاهی می‌طلبد و از ایشان مالیات می‌ستاند. اینان گاو و گوسفند نگه می‌دارند. ریاستشان در میان فرزندان مزروع بن خلیفه بن خلوف بن یوسف بن برکه بن مَناهف بن مکتوب بن منیع^۱ بن محمد الغریب و اوجد ایشان و فرزند حارث است. در ریاست بر غریب فرزندان یوسف نیز در ردیف ایشان‌اند و همه فرزندان بنی منیع‌اند و بقیه غریب از احلاف هستند و شیوخشان از فرزندان کامل. والله مالک الخلق والامر.

بنی عامر بن زُغبه

بنی عامر بن زغبه، موطنشان در آخر موطن زغبه است از مغرب الاوسط جانب جنوبی تلمسان از آن سو که در کنار معقل است. موطنشان پیش از این در آخر زغبه در جانب شرقی بود. اینان با بنی یزید جمعاً یک حی بودند و بر احیای دیگر که در موطن حمزه و دھوس و بنی حسن می‌زیستند برای گردآوری آذوقه در تابستان در کشاکش بودند و بر آنها غلبه می‌یافتند و تا این زمان هم از بنی یزید همان مالیاتی را که از محصول می‌گرفتند، می‌گیرند. می‌گویند این سهمی بوده که به هنگام غلبه بر موطن ایشان بر عهده گرفته بوده‌اند. و گویند که ابوبکر بن زغبی در نبردی که میان او و بنی ریاح در گرفت مغلوب شد و از بنی عامر یاری خواست. اینان نیز به یاریش آمدند. همچنین داود بن عطف رئیس بنی یعقوب و یعقوب بن معروف رئیس بنی حمید و صالح بن بالغ رئیس شافع او را یاری رسانیدند تا در غزلان بر ریاح غلبه یافتند. از این رو برای آنان هزار غراره غله بر بنی یزید مقرر کرد و این ضریبه همچنان برقرار بود.

چون یغمراسن ایشان را به مکان فعلیشان روبروی تلمسان انتقال داد تا میان معقل و موطن او حایل باشند، در آنجا استقرار یافتند و در زمستان به صحرا می‌رفتند و در

۱. در نسخه A: صنیع

تابستان به ارتفاعات و مراتع می آمدند. بنی عامرین زغبه را سه بطن بود: بنی یعقوب بن عامر و بنی حمید بن عامر و بنی شافع بن عامر. اینان بنی شقاره و بنی مطرف اند. هر یک از اینان را دو بطن دیگر است و هر بطن را شعبه‌هایی دیگر. بنی حمید را چند شعبه است: یکی عیید و از بنی عیید است حجر. اینان فرزندان حجازین عییدند. حجاز را دو پسر بود حجوش و حجیش و حجوش را سه پسر بود حامد و محمد و ریاب.

و لالده فرزندان ولاد بن محمدند و از ریاب است بنی ریاب که تا به امروز هم معروف اند. از فرزندان عییدند عقیبه، فرزندان عقیل بن عیید و محارزه فرزندان محرز بن حمزه بن عیید. ریاست عیید بر عهدهٔ علان است که از محارزه به شمار است. ریاست همهٔ بنی عامر در عهد یغمراسن و پسرش و ریاست بنی یعقوب از آن داود بن هلال بن عطف بن رداد بن کزیش بن عباد بن منیع بن یعقوب است. بنی حمید نیز از خود رئیس و شیخ داشتند ولی در زیر دست شیخ بنی یعقوب بود.

ریاست بنی حمید در میان فرزندان ریاب بن حامد بن حجوش بن حجازین عیید بن حمید بود. اینان را حجز می نامیدند. ریاست در عهد یغمراسن از آن معرف بن سعید بود و او در ریاست چنان که گفتیم ردیف داود بن عطف بود. میان عثمان و داود بن عطف خلافتی پیش آمد و عثمان بر او خشم گرفت. و این به هنگامی بود که داود بن عطف امیر ابوزکریا پسر سلطان ابواسحاق از آل بنی حفص را از آب گذارید. امیر ابوزکریا در این هنگام از تلمسان گریخته بود تا بر خلیفه در تونس خروج کند - عثمان بن یغمراسن که در بیعت خلیفه بود آهنگ آن داشت که او را بازگرداند ولی داود که ابوزکریا را پناه داده بود، مانع آمد و با ابوزکریا در حرکت آمد تا به عطیه بن سلیمان از شیوخ دواوده پیوست و بر بجایه و قسنطینه غلبه یافت. و ما در اخبار ایشان خواهیم آورد.

داود را به پاداش این عملش از بلاد حمزه جایی را به نام گداره به اقطاع دادند. داود در آنجا اقامت گزید. تا آن هنگام که یوسف بن به تلمسان آمد و آنجا را در محاصره گرفت. داود بدان امید که در نزد او بهره‌ای یابد بدو پیوست. صاحب بجایه نامه‌ای به او داده بود که به یوسف بن یعقوب دهد. پس در باب او به شک افتاد و چون بازمی‌گشت سوارانی از پی او فرستاد تا در میان بنی ییقی^۱ کشتندش. پسرش سعید به ریاست قوم رسید.

به سبب روابطی که میان بنی مرین با پدرش بود که فرزندان عثمان بن یغمراسن آن را رعایت می‌کردند، آنان را به قومشان به مواطنشان بازگردانیدند. در ایام غیبت ایشان فرزندان معروف بن سعید را هوای ریاست بنی عامر در سر افتاده بود و هر کس جایی را تصرف کرده بود بنی معروف به سبب آن‌که راه خلاف نمی‌پمودند مورد توجه دولت واقع شده بودند. بدین سبب سعید بن داود به بنی مرین گرایش یافت.

سعید بن داود نزد سلطان ابوثابت از ملوک بنی مرین رفت و از او امید یاری داشت ولی در نزد او مقامی نیافت و به نزد قوم خود بازگردید. با وجود این حوادث، همچنان یکی از احیای مجموع و معتبر در آن سامان بودند و همواره ستاره اقبالشان در درخشیدن بود. تا آن‌گاه که ابراهیم بن یعقوب بن معرف با سعید بن داود دشمنی آغاز نهاد و به قتلش آورد. ماضی بن روان از فرزندان معرف بن عامر عهده‌دار قتل او شده بود. بنی رباب همه، به انتقام خون او برخاستند. از آن پس میان بنی عامر تفرقه افتاد و به دو حی تقسیم شدند: بنی یعقوب و بنی حمید. این افتراق در عهد ابوحمو موسی بن عثمان زبانی بود پس از سعید بنی یعقوب را پسرش عثمان بن سعید برعهده گرفت. پس از چندی ابراهیم بن یعقوب شیخ بنی حمید به هلاکت رسید و یکی از افراد قوم یعنی عامر بن ابراهیم جانشین او شد. عامر مردی دلیر و دوراندیش بود و نام آور. پیش از عریف بن یحیی به مغرب آمد و بر سلطان ابوسعید فرود آمد و دختر او را به زنی گرفت. سلطان او را صلح ای داد. عثمان همواره قصد آن داشت که انتقام خون پدر بستاند. تا یک روز او را در خانه‌اش بکشت و مرتکب کاری شنیع گردید که عرب هواره آن را منکر می‌شمرد. پس دو گروه تا ابد از هم بریدند. در فتنه‌یی که میان سوید و بنی حمید بود بنی یعقوب همپیمان سوید شده بودند. سپس کوچندگان سوید به عریف بن یحیی پیوستند و در آن هنگام عریف را در نزد بنی مرین مکانی بود. فرزندان عامر بن ابراهیم به نیروی قوم خود بر بنی یعقوب دست تطاول گشودند. بنی یعقوب به مغرب رفتند و همچنان در آنجا بودند تا آن‌گاه که در زمره سپاهیان سلطان ابوالحسن درآمدند. و شیخشان عثمان به هلاکت رسید. فرزندان سعید بن عریف او را به انتقام خون عامر بن ابراهیم کشتند. پس از او پسر عمش هجرس بن غانم بن هلال جانشین او شد. در تمام عمر همراه او بود. چون هجرس بمرد عمش سلیمان بن داود به جانشینی او برگزیده شد.

چون سلطان ابوالحسن بر تلمسان غلبه یافت بنی عامر بن ابواهمیم به صحرا گریختند

شیخشان در این عهد صغیر پسر او بود. سلطان به وسیله عریف بن یحیی دیگر بطون حمید و فرزندان رباب را استمالت کرد. صغیر و برادرانش از نظر سلطان بیفتادند. سلطان شیخی از پسر عموهای عریف بن سعید را که یعقوب بن عباس بن میمون بن عریف نام داشت بر آنان فرمانروایی داد. پس از آن عمر بن ابراهیم عم صغیر نزد سلطان رفت و سلطان او را امارت داد. بنی عامر بن ابراهیم به دواوده پیوستند و بر یعقوب بن علی فرود آمدند. و بر همان حال بی بودند تا آتش فتنه به وسیله دَعْبِ بن هیدور که قوم خود را به یاری ابو عبدالرحمان بن سلطان ابوالحسن برانگیخته بود، برافروخته شد. جمعی از دیالم که با دولت کینه ور بودند، و نیز فرزندان میمون بن عثمان بن سوید به یاریش شتافتند و به سبب دشمنی با عریف و پسرش ونزمار با این دعی بیعت کردند.

سلطان، ونزمار را فرمان داد که جنگ ایشان رود. او نیز با همه عرب در حرکت آمد و سرکوبشان کرد و جمعشان را پراکند. مدت فرار صغیر بن عامر و برادرانش در صحرا به دراز کشید و در فرار خود بسی دور رفتند و تپه ها رمل را که چون دیواره هایی جولانگاه های عرب را در میان گرفته بود بریدند. عاقبت به دژ کوچک والن^۱ درآمدند و در آنجا وطن نمودند. چندی بعد نزد سلطان ابوالحسن آمدند و اظهار فرمانبرداری کردند. سلطان پذیرفت و برادرش ابوبکر را به گروگان گرفت و او خود با سلطان رهسپار افریقیه شد و با او در نبرد قیروان شرکت جست. سپس نزد قومش بازگردید و همگان به ولایت بنی یغمراسن بازگشتند و قبایل خود را به خدمت ابوسعید عثمان بن عبدالرحمان بن یحیی بن یغمراسن که در تلمسان فرمان می راند، درآوردند و این بعد از نبرد قیروان در سال ۷۵۰ بود. در آن دولت او و قومش مکاتبتی داشتند. سوید و بنی یعقوب به مغرب رفتند و در آنجا بی بودند تا در مقدمه لشکر سلطان ابو عنان بازگشتند.

چون بنی عبدالواد برافتادند و جمعشان پراکنده گردید صغیر بر حسب عادت خویش به صحرا گریخت و در آنجا چشم به راه کسانی که آهنگ خروج داشتند نشست. بیشتر قومش از بنی معرف بن سعید بدو پیوستند و آنان را به هر ناحیه گسیل داشت پس به سجالماسه درآمدند. سپاهیان بنی مرین سرکوبشان کردند و همه اموالشان را به غارت بردند و جمع بسیاری را کشتند یا اسیر کردند. و ایشان همچنان رمیده در صحرا ماندند. سوید و بنی یعقوب در جولانگاه های خود بودند و از نعمت سلطان محفوظ تا آن گاه که

۱. در نسخ دیگر به صورت های والد والر و والن ضبط شده.

سلطان ابو عنان به هلاکت رسید و ابوحمو موسی بن یوسف برادر سلطان ابوسعید عثمان بن عبدالرحمان به طلب ملک قوم خود به تلمسان آمد. ابوحمو از هنگام غلبه ابوعلی بر ملک او در تونس استقرار داشت. صغیر به میان دواوده آمد و چندی بر یعقوب بن علی فرود آمد. و این به هنگامی بود که با سلطان ابو عنان راه خلاف در پیش گرفته بود. پس او را به استخلاص ابوحمو از ایالت موحدین برانگیخت تا به تلمسان بتازد و بنی مرین را که در آنجا هستند براندازد. یعقوب علی بن صغیر را ساز و برگ نبرد داد. پس صولت بن یعقوب بن علی بن و زیان بن عثمان بن سباع و شبل پسر برادرش ملوک بن عثمان نیز همراه آنان شدند. نیز از بادیه ریاح دغارین عیسی بن رحاب با قومش بنی سعید بیامدند و با ایشان به مرزهای بلاد بنی مرین رسیدند. ریاح دغارین عیسی و شبل بن ملوک بازگشتند و از پی کار خود رفتند. جماعات سوید با ایشان روبرو شدند. غلبه با بنی عامر بود. در این روز شیخ سوید عیسی بن عریف کشته شد و برادرش ابوبکر اسیر شد. سپس علی بن عمر بن ابراهیم بر او منت نهاد و آزادش نمود. این خیر هنگامی به فاس رسید که مردم از تشییع جنازه سلطان ابو عنان بازمی گشتند.

سپس ابوحمو لشکر عرب به تلمسان آورد و آنجا را بگرفت و سپاهیان بنی مرین بر آنجا غلبه یافتند و حکومت او در آنجا نیرومند شد. صغیر دو سال بعد یا در حدود دو سال بعد درگذشت. سبب آن بود که در میان حی آشویی و جدالی پدیدار آمده بود و او به قصد فرونشاندن آن برنشست و خود به میان معرکه انداخت. بی هیچ قصدی نیزه‌ای تن او بشکافت و در وقت هلاکش کرد. پس از او ریاست قوم به برادرش خالد بن عامر رسید و عبدالله پسر برادرش صغیر ردیف او بود. متصرفات زغبه سراسر از آن سلطان ابوحمو شد. زیرا از بنی مرین مأیوس شده بودند زیرا میانشان اختلاف بود و بر این حال بیوند تا فتنه ابوزیان بن سلطان ابوسعید عم ابوحمو پیش آمد. و ما اخبار آن را ذکر خواهیم کرد. در آن هنگام اختلاف و فتنه اوج گرفت و با ابوحمو خلاف آغاز کردند و محمد بن عریف امیر سوید را که به سازشکاری متهم شده بود دستگیر کردند. برادرش ابوبکر و قومش در سال ۷۷۰ به صاحب مغرب عبدالعزیز بن سلطان ابی الحسن پیوستند و با مقدمه لشکر او بیامدند و بر موطن خویش مستولی شدند.

بنی عامر به صحرا رفتند و مدتی در آنجا درنگ کردند. نزد ابوحمو در باب عمویش خالد و خویشاوندانش عبدالله بن عسکر بن معرف بن یعقوب، سعایت کردند. معرف

برادر ابراهیم بن یعقوب بود. و این عبدالله از خواص سلطان و به منزله جاسوس او بود. با این عمل یعقوب دگرگون شد و پیمان خویش بشکست و به سلطان عبدالعزیز پیوست. سپاهیان بنی مرین بیامدند و سلطان ابوحمو و همه عرب‌هایی را که با او بودند سرکوبی نمودند.

چو عبدالعزیز در سال ۷۷۴ هلاک شد او و عبدالله پسر برادرش صغیر به سوی مغرب حرکت کردند. ساسی بن سلیم بن داود شیخ بنی یعقوب به ایشان پیوست. قوم او و بنی یعقوب فرزندان محمد بن عریف را کشته بودند و این امر در میان ایشان سبب بروز فتنه شده بود. ساسی و قومش به مغرب رفتند و ساسی به نزد خالد رفت، بدین امید که او را در حمله‌ای بر دشمنانش یاری دهد. زیرا از یاری بنی مرین به سبب فتنه‌ای که در میان ایشان افتاده بود، نومید شده بود. پس در سال ۷۷۷ به اوطان خود بازگردیدند و آتش فتنه بر او افروختند. سپاه سلطان ابوحمو به سرداری پسرش تاشقین به جنگ بیرون آمد. سوید و دیالم و عطاف نیز با او بودند و در وادی مینا در جانب جنوبی قلعه آنان را فروگرفتند.

عبدالله بن صغیر و برادرش ملوک و جمعی از خویشاوندانشان کشته شدند و باقی به صحرا گریختند و به دیالم و عطاف پیوستند و همگان نزد سالم بن ابراهیم بزرگ ثعالبه و صاحب نتیجه رفتند. او از ابوحمو بیمناک بود. پس همگی آهنگ خلاف نمودند و نزد امیر ابوزیان که در میان ریاح بود کس فرستادند و به متابعت او درآمدند. سپس خالد را در یکی از این روزها به هلاکت رسید و جمعشان پریشان گردید. بنی عامر مسعود بن صغیر را به فرمانروایی خود برگزیدند. ابوحمو با سوید و دیگر یارانش از بنی عامر بر سر او لشکر راند و سالم بن ابراهیم را به خدمت گرفت. ابوزیان به موطن خود در میان زیاح بازگردید و مسعود بن عامر و قومش به صحرا رفتند و ساسی بن سلیم به یعقوب بن علی قومش از دواوده پیوست.

سپس همه به خدمت سلطان بازگشتند و سلطان امانشان داد و در حق مسعود و ساسی اظهار نیکی کرد و خوش آمدشان گفت ولی در دل بدخواه ایشان می‌بود. سپس با خواص خود از بنی عامر و سوید در باب به خواری افکندن ایشان دست به توطئه زد. آنان اجابت کردند و غدر ورزیدند. پسرش ابوتاشقین را برای گرفتن صدقات به میان قوم فرستاد. چو اموال گرد آمد مسعود و ده تن از برادرانش را بگرفت. همه از فرزندان

عامر بن ابراهیم بودند. ابوتاشقین و همه عرب‌ها به احیای بنی یعقوب نهضت کردند. بنی یعقوب در سیرات بودند. سوید در وادی مینا به کمینشان نشسته بود. ولی بنی عامر بامدادان بر مکان ایشان تاختند و هرچه بود تاراج کردند. بقایایشان به صحرا شدند. ابوتاشقین بنی راشد را بر سر راهشان فرستاد و آن باقی را نیز به هلاکت رسانیدند. ساسی بن سلیم با شمار اندکی از یاران خود به صحرا گریخت و جان به سلامت برد و بر نضربن عروه فرو آمد. ریاست بنی عامر را سلیمان بن ابراهیم بن یعقوب عم صغیر بر عهده گرفت و عبدالله بن عسکر بن معرف بن یعقوب که در نزد سلطان تقریبی داشت ردیف او شد.

صاحب مغرب سلطان ابوالعباس احمد بن المولی، ابوسالم را فرستاد تا در حق مسعود و برادرانش شفاعت کند. ابوحمو با این شفاعت ایشان را از اسارت برهانید و آنان بار دیگر خلاف آشکار کردند و به صحرا رفتند و بسیاری از فرزندان ابراهیم بن یعقوب گرد ایشان را گرفتند. بقایای بنی یعقوب نیز از آنجاها که بودند به نزد شیخ خود ساسی بن سلیم رفتند و همه با غزوه در یک جای گرد آمدند و برادرانش را نزد سلطان ابوالعباس که در آن عهد صاحب افریقیه بود، فرستاد. و از او برضد دشمن یاری خواست. سلطان اکرامش کرد و در حقش آن‌سان که در خور او بود نیکی نمود. و رسولان را انعام داد و با وعده‌های جمیل بازگردانید.

ابوحمو از این امر آگا شده بود. برخی از جاسوسان خود را فرستاد تا او را بناگاه و بیخبر بکشند. بعد از آن علی بن عمر بن ابراهیم نزد سلطان ابوالعباس صاحب افریقیه رفت. او پسر عم خالد بن محمد و سرکرده جمع مخالفان ابوحمو بود، از بنی عامر و با او سلیمان بن شعیب بن عامر را نیز همراه کرد. اینان به تونس رفتند و از او یاری خواستند، او نیز اجابت کرد و وعده داد و در حقشان نیکی نمود. اینان به نزد قوم خود بازگشتند. سپس علی بن عمر به خدمت ابوحمو آمد. او را بر بنی عامر ریاست داد و ریاست از سلیمان بن ابراهیم بن عامر به او رسید. سلیمان به نزد اهل بیت خود، فرزندان عامر بن ابراهیم که در صحرا می‌زیستند، رفت و با بنی یعقوب در احیای ابوبکر بن عریف فرود آمدند و او تا به امروز نیز بر همان حال باقی است. والله مقدر اللیل والنهار.

عروة بن زغبه

عروة بن زغبه را دو بطن است: نَضْر عروه و حُمَيْس بن عروه. حمیس را سه بطن است. عبیدالله و فرغ و یقظان. از بطون فرغ است بنی نائل. احلاف فرزندان محیا از عَمُور که در جبل راشد زندگی می‌کنند و بنی یقظان و عبیدالله، احلاف سوید هستند با آنان کوچ می‌کنند و با آنان اقامت می‌کنند. ریاستشان با فرزندان عاید از بطن راشد است. اما نضربن عروه در صحرا پراکنده‌اند و در آن ریگزار در طلب قوت‌اند و گاه به حوالی ارتفاعات که از متصرفات دیالم و عَطَاف و حُصین است می‌آیند. آنان را در هیچ جا ملک و اقطاعی نیست، زیرا از دخول به ارتفاعات عاجزند و دیگر بطون زغبه مانع راه آنان هستند. مگر آنچه از اطراف در جبل مَشْتَل توانسته‌اند به چنگ آرند. در حوالی موطن ریاح قومی از غمره و زناته سکونت دارند که سال‌ها تحت تسلط و نفوذ عرب بوده‌اند و نضر توانسته است بر آنان باج نهد و ایشان را در زمره رعایای خود درآورد. گاه نیز بدان سبب که برخی از آنان با خاندان خویش نمی‌توانند کوچ کنند با این بربرها زندگی می‌کنند. ایشان را چند بطن است: فرزندان خلیفه و حمانقه و شریفه و سحاری و ذوی زیان و فرزندان سلیمان. ریاستشان در خاندان خلیفه بن النضربن عروه است. و در این زمان بر عهده محمد بن زیان بن عسکر بن خلیفه است و ردیف او سمعون بن ابی یحیی بن خلیفه بن عسکر است. بیشتر سحاری در جبل مشتتل زندگی می‌کنند آن گروه از فرزندان نضر که به طلب قوت در سیر و سفرند، احلاف زغبه‌اند و گاه با آنان در جنگ‌ها شرکت می‌جویند. گاه نیز با بنی عامر یار می‌شوند و این به هنگامی بود که میان آنان و سوید نزاع درگرفته بود. پیوندشان با بنی عامر چنان‌که خود می‌پندارند به وسیله آل قحافه است. من از مشایخشان شنیدم که قحافه پدر ایشان نیست بلکه نام وادی است که در قدیم به عنوان حلیف ساکنان آن بوده‌اند. گاه سوید را برضد بنی عامر یاری می‌نمایند ولی این کار بندرت انجام می‌گیرد. بیشتر اوقات با مسلم و سعید از بنی ریاح الفت می‌یابند و گاه نیز با آنان به نزاع برمی‌خیزند و از دو سو خون‌ها ریخته می‌شود. این بود بطون زغبه و آنچه از اخبار ایشان به ما رسیده بود. وَلِلَّهِ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ وَهُوَ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

خبر از مُعْقِل که از بطون این طبقه چهارم است و ذکر انساب و سرگذشت احوال ایشان

این قبیله در این عهد پرشمارترین قبایل عرب است و مواطنشان در بیابان‌های مغرب اقصی است، مجاور بنی عامر - از زغبه - در ناحیه جنوبی تلمسان و از جانب غربی تا دریای محیط. ایشان را سه بطن است: ذوی عبیدالله و ذوی منصور و ذوی حسان. ذوی عبیدالله: جماعتی از ایشان مجاور بنی عامرند و مواطنشان میان تلمسان و تاوریرت است در تل و آنچه روبروی آن است در ناحیه جنوبی. مواطن ذوی منصور از تاوریرت است تا بلاد دَرَّعَه. ایشان بر سراسر ملویه تا سجلماسه مستولی هستند و نیز بر درعه و آنچه محاذی آن است از تل چون تازی و غساسه و مِکْناسه و فاس و بلاد تادلا و معدن. مواطن ذوی حسان از درعه است تا بحر محیط. شیوخشان در بلد نول، قاعده سوس سکونت دارند و بر سوس الاقصی و متعلقات آن مستولی شده‌اند. همه اینها در ریگستان‌ها در طلب قوت هستند و تا مواطن مُلثَمین از گداله و مسوفه و لمتونه پیش می‌روند.

اینان شمار اندکی بودند که با عرب‌های بنی هلال وارد مغرب شدند، گویند شمارشان به دوست تن نمی‌رسید بنی سلیم راه بر آنان گرفتند و از راه دریا بازداشتند. قبایل معقل از روزگاران قدیم با هلالیان پیوستگی داشتند. از این‌رو در پایان ایشان آن قسمت که در کنار ملویه و ریگستان تا فیلال است فرود آمدند. در این هنگام همسایه زناته در بیابان‌های غربی بودند. از آن پس شمارشان روی به فزونی نهاد. در صحاری اقصی دست به آبادانی زدند و بر بخش بزرگی از بیابان‌های آن غلبه یافتند. و در باقی ایام حیاتشان با زناته همپیمان گردیدند. جماعت اندکی از ایشان در افریقیه باقی ماندند و در بنی کلب بن سلیم مندرج شدند.

چون زناته بلاد مغرب را گرفتند و به شهرها درآمدند، قبایل معقل در بادیه ماندند و نمو کردند و دژهایی را که زناته در صحرا پی افکنده بود چون قصور سوس در مغرب و توات و بوده و تَمْنَطِیت و رَکَان و تَسَابِیت و تِیکورارین را در مشرق تصرف کردند. هر یک از اینها وطنگاهی است مشتمل بر قصرهای بسیار، دارای نخل‌ها و رودها و بیشتر ساکنانشان از زناته‌اند و بر سر ریاست میانشان جنگ‌ها و فتنه‌هاست. عرب‌های معقل این وطنگاه‌ها را در نوردیدند و بر همه باج نهادند و چنان انواع خراج‌ها را بالا بردند که گویی اصل ملک از آن آنهاست.

عرب‌های معقل، بدان سبب که آنان را از سوی موحدین و بعد از آنان از سوی زناته در آن حدود پادگان‌هایی بود، به قوافل سجلماسه و دیگر قبایل بلاد سودان آزاری نمی‌رسانید و در مقابل از جانب آن دولت‌ها برایشان اقطاعی معین شده بود تا بتوانند از مزایای آنها سود برند و همواره خود را زیر دست به شمار آورند. در میان ایشان از عرب‌های سلیم و خاندان سعید از ریاح، و خاندان عمور و اثیح می‌زیستند ولی شمارشان اندک بود و آنچه سبب افزون شدن شمارشان گردیده بود جماعات دیگری از دیگر قبایل بودند که با آنان هم نسب بودند ولی با ایشان می‌زیستند و در میان ایشان از قبایل فزازه و اشجع و احیا بسیار بود. همچنین شَطَّه از کرفه و مهاییه از عیاض و شعرا و حصین و صباح از اخضر و نیز از بنی سلیم و غیر ایشان فروان‌اند.

اما انسابشان در نزد همگان پنهان و ناشناخته است. نسب شناسان عرب از بنی هلال آنان را از بطون هلال شمارند و این درست نیست. اینان می‌پندارند نسب به اهل بیت می‌رسانند و به جعفر بن ابیطالب منسوب‌اند و این هم سخنی نادرست است. زیرا طالبین و هاشمیان اهل بادیه نبوده‌اند. صحیح این است - و خدا داناتر است - که ایشان از اعراب یمن هستند زیرا در اعراب یمن دو بطن است که هر یک را معقل نامند. ابن‌الکلبی و دیگران از آن دو بطن یاد کرده‌اند: یکی از قضاة بن مالک بن حمیر است به نام معقل بن کعب بن عُلیم بن جناب بن هُبَل بن عبدالله بن کفانه بن بکر بن عُدْرَة بن زید اللات بن رُفَید بن ثور بن کعب بن وُثْرَة بن تغلب بن حلوان بن عمران بن الحاف بن قضاة و دیگر از بنی الحارث بن کعب بن عمرو بن عُلَة بن جَلْد بن مذحج و نام او مالک بن اُدْد بن زید بن یشجب بن عرب بن زید بن مهلان و او معقل است و نامش ربیعة بن کعب بن ربیعة بن کعب بن الحارث است. درست‌تر آن است از این بطن دوم باشد که از مذحج‌اند و نام او ربیعه بود. اهل اخبار آنها را از بطون هلال که به افریقیه رفته‌اند، شمرده‌اند. زیرا موطن بنی الحارث بن کعب نزدیک به بحرین است. آنجا که این اعراب پیش از داخل شدنشان به افریقیه با قرمطیان می‌زیسته‌اند. ابن سعید نیز این قول را تأیید می‌کند. بنابر قول او مذحج در حوالی جبال یمن بوده‌اند. آن‌گاه از بطون آن زید و مراد را نام می‌برد و سپس می‌گوید فرقه‌ای از ایشان در افریقیه‌اند در کوچ هستند. آنچه ابن سعید می‌گوید همان معقل‌اند که در افریقیه زندگی می‌کنند و فرقه‌ای از ایشان نیز در مغرب اقصی هستند. به املائی نسب شناس ایشان آمده است: معقل جد ایشان را دو پسر بود صقیل و

محمد. از صقیل عبیدالله و ثعلب در وجود آمد و از عبیدالله‌اند و ذوی عبیدالله که بطن کبیری هستند و از ثعلب‌اند و ثعالب که در دشت مَثَبَجَه از نواحی الجزایر زندگی می‌کنند از این تیره‌اند. از محمد، مختار و منصور و جلال و سالم و عثمان در وجود آمدند. مختارین محمد پدر حسان و شبانه بود و ذوی حسان از حسان هستند. اینان در سوس الاقصی هستند و از شبانه،^۱ شبانات که در همسایگی ایشان‌اند. و از ایشان دو بطن دیگر به وجود آمدند: بنی ثابت که موطنشان در فرود جبل سکسیوی از جبال دَرَن است و شیخ ایشان در این عهد یا پیش از آن یعیش بن طلحه بوده است.

بطن دیگر آل علی هستند، موطنشان در بادیهٔ هنکیسه در فرود جبل کزوله است. شیخ ایشان در این عهد یا نزدیک به این عهد حرزبن علی نامیده می‌شود. از سالم و جلال و عثمان بطونی در رُقِیَطات بادیهٔ ذوی حسان‌اند که با آنان در پی آب وقوت‌اند. فرزندان منصورین محمد، حسین و ابوالحسین و عمران و منبا هستند که در نسب یکی باشند و همه را ذوی منصور گویند. و این یکی از بطون سه‌گانه است که مذکور افتاد. والله سبحانه و تعالی اعلم بغیبه و احکم.

ذوی عبیدالله

ذوی عبیدالله مجاور بنی عامرین زغبه‌اند. موطنشان بین تلمسان است تا وجده تا مصب وادی ملویه در دریا. و به هنگام حرکت در صحرا تا قصور توات و تمنطیت پیش می‌روند و گاه راه خود به سوی شمال کج می‌کنند و به سوی تسایت و و تیکورارین راه می‌یابند و همهٔ این سرزمین‌ها تا بلاد سیاهان بیابان است. میان ایشان و بنی عامر و جنگ‌ها و فتنه‌هایی پی‌درپی بود. همچنین با بنی عبدالواد در کشمکش بوده‌اند زیرا در زمرةٔ احلاف بنی سرین بوده‌اند. منبات که از ذوی منصور بودند احلاف بنی عبدالواد بودند. یغمراسن بیشتر اوقات بر سر آنان می‌تاخت و دستبرد می‌زد تا آن‌گاه که دولت به یاریشان برخاست و آنان اموال و صدقات خود روان داشتند و با سلطان در نبردهایش شرکت جستند. و همواره بر این حال بودند تا آن‌گاه که دولت را چنان‌که مرسوم هر دولتی است پیری فروگرفت. پس ایشان در تلول و ارتفاعات جای گرفتند و وَجْده و نَدْرومه و بلاد بنی یزناسن و مدیونه و بلاد بنی سنوس را به عنوان اقطاع از سلطان گرفتند و همهٔ خراج‌ها و

۱. یا شبابه

دیگر باج‌های آن نواحی به ایشان تعلق گرفت. همچنین بر شهر هنین که در ساحل بود جهت گذراندن مردم از آنجا به تلمسان نیز باجی وضع کردند. و در ایامی که ایشان در آن نواحی بودند هیچ مسافری جز به اجازه ایشان و پرداخت مالی که مقرر کرده بودند حق عبور نداشت.

ذوی عبیدالله را دو بطن است: هَداج از فرزندان هراج بن مطرف بن عبیدالله و ریاستشان در فرزندان عبدالملک بن فرج بن علی بن بوالریش بن نهار بن عثمان بن خراج است. و از آن میان در فرزندان عیسی بن عبدالملک و یعقوب بن عبدالملک و یغمور بن عبدالملک است.

در عهد سلطان ابوالحسن، شیخ ایشان یعقوب بن یغمور بود. چون بر تلمسان غلبه یافت اینان را به خدمت درآورد. یحیی بن العز از رجال بنی یرناسن^۱، در جبال مشرف بروجده می‌زیست. او را در خدمات دولتی مقام رفیع است. به سلطان ابوالحسن پیوست و او را به تصرف قصور (قلاع) آن صحرا برانگیخت. سلطان نیز او را با آن اعراب و لشکری که بسیج کرده بود بفرستاد و خود با ایشان به درون صحرا رفت و آن قلاع را در تصرف آورد و بر سر آن بلاد مستولی گردید. ولی با ذوی عبیدالله راه خلاف پیش گرفت، بدین گونه که املاکشان را بستد و با ایشان رفتاری ناپسند کرد. پس برجستند و سلطان را در خیمه‌اش به قتل رسانیدند و لشکرگاهش که با او بود غارت کردند و سر از فرمان برتافتند یعقوب بن یغمور چندی در صحرا سرگردان بماند و پس از چندی بازگشت.

چون دولت بنی عبدالواد بازگردید، از روی صدق بدان گردن نهاد و همچنان بر آن حال بیود تا عمرش به پایان آمد. پس از یعقوب پسرش طلحه به جایش نشست. در ایام خلاف یعقوب و شورش او یکی از اهل بیت او یعنی منصور بن یعقوب بن عبدالملک و پسرش رحو را بعد از او رئیس امور خراج کرد. چون ابوحمو آمد طلحه به خدمت او رفت و با او درآمیخت و از سوی او شیخ قوم خود شد. در این عهد ریاستشان میان رحوین منصور بن یعقوب بن عبدالملک و طلحه بن یعقوب تقسیم شده بود و گاه نیز میانشان نزاعی درمی‌گرفت.

ایشان را بطون بسیار است: جَعَاوَنَه از جَعْوَانِ بن خراج و غَسَل از غاسل بن خراج و

۱. در نسخه‌ها یرناسن هم آمده است.

مطارقه از مطرف بن خراج و عثمانه از عثمان بن خراج. با ایشان جماعتی هستند که در کوچ به سر می‌برند اینان را مهابه گویند. که به مهابه بن عیاض منسوب اند - چنانکه گفتیم - و گاه به مهیابن مطرف بن خراج.

اما هداج، از فرزندان هداج بن مهدی بن محمد بن عبیدالله اند. موطنشان در ناحیه مغرب موطن خراج است و مجاور ذوی منصور. تا وریرت و متعلقات آن از ایشان است. اینان بیشتر در خدمت بنی مرین هستند و اقطاعشان از دست ایشان است و موطنشان زیر فرمان ایشان. گاه نیز - ولو اندک - به بنی عبدالواد گرایش می‌یابند. در برخی مواقع ریاستشان در فرزندان یعقوب بن هباب هداج و در میان فرزندان حرزین یعقوب و فرزندان مناد بن رزق الله بن یعقوب و فرزندان فکرون بن محمد بن عبدالرحمان بن یعقوب بود. از فرزندان حرزین ابویحیی الصغیر بن موسی بن یوسف بن حرز، در ایام سلطان عبدالعزیز به شیخی بر آنان گماشته شده بود. چون از دنیا رفت پسرش جانشین او گردید. از فرزندان مناد، ابویحیی الکبیر بن مناد پیش از یحیی الصغیر شیخ ایشان بود. و هم از ایشان بود: ابو حمیده محمد بن عیسی بن مناد و او در این عصر ردیف شیخ ایشان است و از فرزندان ابویحیی الصغیر. او بسیاری برای غزو با ساکنان ریگستانها و ملثمین به درون صحرا تاخت و تاز می‌کنند. والله مالک الامور. لارب غیره.

ثعالبه

ثعالبه برادران ذوی عبیدالله اند. از فرزندان ثعلب بن مکن بن صقیل برادر عبیدالله بن صقیل. در این عهد موطنشان نتیجه در سرزمین الجزایر است. پیش از آن در تیطری بود که در این عهد موطن قبایل حصین است و از دورانهای قدیم در آنجا فرود آمده بودند. ظاهراً هنگامی که آنان به آنجا آمدند ذوی عبیدالله در موطن بنی عامر می‌زیستند و بنی عامر در موطن بنی سوید بودند. موطنشان در آن ایام به ارتفاعات (تلول) شرقی پیوسته بود، از ناحیه کزول بدان داخل شدند و در آن موطن تا ضواحی المدیه جای گرفتند و به جبل تیطری که همان جبل اشیر است و المدینه الکبیره در آنجاست فرود آمدند. چون بنی توجین بر آن ارتفاعات (تلول) دست یافتند و وانشریش را تصرف کردند محمد بن عبدالقوی به مدیه رفت و آن را در تصرف آورد. میان او و ایشان همواره جنگ و آشتی بود. تا آن گاه که مشایخشان بر او وارد شدند و محمد بن عبدالقوی آنان را دستگیر کرد و

سپس لشکر بر سر بقایای ثعالبه کشید و آنان را کشتار کرد و بسختی تاراج نمود. چندی بعد آنان را در تیطری مغلوب نمود و از آنجا برکنند و به نتیجه بازپس راند. قبایل حصین به تیطری آمدند. جمعی از رعایا بودند که به او خراج می‌پرداختند آنان را به لشکرگاه خود برد. ثعالبه در زیر فرمان ملیکش از صنهاجه درآمدند ایشان در دشت نتیجه زندگی می‌کردند و در تحت حکومت ایشان وطن گرفته بودند. و بر این حال بودند تا آن‌گاه که بنی مرین بر مغرب‌الاولوسط غلبه یافتند و فرمانروایی ملیکش به پایان آمد و ثعالبه بر این دشت پیروز شدند و آن را تصرف کردند. ریاست ایشان در میان فرزندان سباع بن ثعلب بن علی بن مکن بن صقیل بود. گویند که این سباع چون به نزد موحدین آمد، دیناری بر عمامه او نهادند که خود به وزن چند دینار بود. و این برای بیان تکریم و ترفیع مقام او بود و از یکی از مشایخمان شنیدم که این اکرام در حق او به سبب اکرام او از امام مهدی [محمد بن تومرت] بود آن‌گاه که پیاده بر آنان گذشته بود و آنان او را مرکوب داده بودند.

ریاست در میان فرزندان سباع بود، یعنی در فرزندان یعقوب بن سباع سپس به نوادگان حُنیش منتقل شد. آن‌گاه سلطان ابوالحسن بر ممالک بنی عبدالواد غلبه یافت و آنان را به مغرب منتقل نمود. آن‌گاه فرمانروایی به ابوالحمالات بن عاید بن ثابت رسید و او پسر عم حنیش بود که در طاعونی سخت که در اواسط این قرن (قرن هشتم) به هنگام نزول سلطان ابوالحسن از تونس به الجزایر، پدید آمد، هلاک شد. پس از او ابراهیم بن نصر به امارت رسید.

همواره ریاست با ابراهیم بود تا آن‌گاه که پس از استیلای سلطان ابو عنان بر مردم مغرب - چنان‌که در اخبار او خواهیم آورد - به هلاکت رسید. آن‌گاه پسرش سالم بن ابراهیم به ریاست رسید. اینان خراجگزاران ملیکش بودند و پس از او به والیان الجزایر خراج می‌دادند. تا آن‌گاه که در ایام خراج ابوزیان و حصین بر ابوحمو، در سال‌های ۷۶۰ - چنان‌که گفتیم - باد بر پرچم عرب وزید. شیخشان در این عهد سالم بن ابراهیم بن نصر بن حنیش بن بوحمید بن ثابت بن محمد بن سباع بود. او نیز در این فتنه داخل شد و با ابوحمو عقد دوستی بست و بارها بر او بشوریدند. و چون بنی مرین بر تلمسان غلبه یافتند به ایشان گروید و رسولان او به نزد ایشان به مغرب روان شدند.

سپس سلطان عبدالعزیز به هلاکت رسید و ابوحمو به فرمانروایی خود بازگردید و

حوادث پی در پی بیامد. سالم بترسید و ابوزیان را فراخواند و بر الجزایر گماشت. ابوحمو در سال ۷۷۹ به سوی او لشکر کشید و جمعش را بپراکند و سالم به خدمتش بازگردید و از ابوزیان - چنانکه گفتیم - جدا شد. آنگاه ابوحمو بر سر او لشکر کشید و در جبال نتیجه چند روز معدود محاصره اش کرد تا عاقبت او را امان داد و فرود آورد.

سپس بر او خشم گرفت و بگرفتند و در اسارت او را به تلمسان فرستاد و با ضربه های نیزه به قتلش آورد و نشانش برافتاد و ریاست که ثعالبه شایسته او نبودند از میان برفت. سپس دیگر برادران و افراد عشیره او را بکشت یا اسیر کرد و اموالشان را به تاراج برد و بکلی پایمال حوادث شدند. والله یخلق ما یشاء.

ذوی منصور

فرزندان منصور بن محمد بزرگترین قبایل معقل اند. جمعیت و مرزهایشان در حوالی مغرب اقصی است، در جانب جنوبی آن مابین ملویه و درعه. ایشان را چهار بطن است: بنی حسین بنی ابوالحسین که این دو با هم برادرند. و عمارته فرزندان عمران و منبات فرزندان منبا. عمران و منبا نیز برادرند. این دو بطن را جمیعا احلاف گویند. اما فرزندان ابوالحسن از سیر و سفر بازمانده اند و در قلعه هایی که در صحرا، میان تافیلات و تیکورارین برگزیده اند، زندگی می کنند. بنی حسین جمهور ذوی منصورند. و دارنده عزت. و ریاست ایشان در ایام بنی مرین در میان فرزندان خالد بن جرمون بن عرفه بن فارس بن علی بن فارس بن حسین بن منصور بود و در ایام سلطان ابوالحسن از آن علی بن غانم بود. چون خالد در اثر حادثه ای به هلاکت رسید ریاست به عهده برادرش یحیی بن جرمون درآمد و سپس از یحیی پسرش عبدالواحد بن یحیی به ریاست رسید آنگاه برادر عبدالواحد، زکریا بن یحیی، سپس پسر عمش احمد بن رحوبن غانم و سپس برادر احمد یعیش، سپس پسر عمش یوسف بن علی بن غانم و او در این زمان صاحب ریاست است. بنی مرین را در ایام یعقوب بن عبدالحق و پسر او یوسف بن یعقوب با آنها کشمکش هایی بود که در اخبار بنی مرین و لشکرکشی یوسف بن یعقوب از مراکش بر سر ایشان، خواهد آمد.

در این نبرد که در صحرای درعه واقع شد بر آنها ضربتی وارد آمد. چون تلمسان را محاصره کرد با اعراب معقل که در اطراف مغرب میان درعه و ملویه تا تاوریرت بودند،

پیمان دوستی بست. عامل درعه در این ایام عبدالوهاب بن صاعد از برکشیدگان و بزرگان آن دولت بود. میان او و ایشان جنگ‌هایی درگرفت که در یکی از آنها عامل درعه به قتل رسید. سپس یوسف بن یعقوب هلاک شد و بنی مرین به مغرب بازگشتند و در صدد انتقام از ایشان برآمدند، تا بالاخره سر به فرمان نهادند. از آن پس به طوع و رغبت صدقات لازم را پرداخت می‌کردند تا آن‌گاه که باد دولت فرونشست و عرب قوت گرفت، پس، از پرداخت صدقات سربرداشتند مگر در اندک مواقعی که سلطان آنان را به پرداخت مجبور می‌کرد.

چون سلطان ابوعنان در سال ۷۵۰ تلمسان را گرفت، صغیر بن عامر به صحرا گریخت و بدانجا پناهنده شد. سلطان بر پناه دهندگان او خشم گرفت و آنان نیز متفق شدند که عهد طاعت سلطان نقض کنند و با او در صحرا ماندند و صغیر عامل اصلی این خلاف بود. تا آن‌گاه که ابوعنان درگذشت و سلطان ابوحمو را در تلمسان حوادثی پیش آمد که از آن یاد خواهیم کرد. بنی مرین به تلمسان لشکر بردند و ابوحمو و صغیر از آنجا بگریختند ولی پس از چندی بر سر ایشان تاختند و سپاه بنی مرین را در نواحی تلمسان فرو کوفتند. شکاف میان ایشان و بنی مرین افزون شد. پس به ابوحمو گرویدند. او نیز در ضواحی خود به ایشان اقطاع داد. پس از مرگ سلطان ابوسالم در سال‌های ۷۶۳ به هنگام پریشان شدن اوضاع مغرب به موطن خود بازگشتند. این پریشانی در اثر فتنه سلطان ابوعلی و فرود آمدن ایشان در سجلماسه رخ داد. آنان را در آن حوادث دستی بود تا آن‌گاه که به پایان آمد.

سپس میان احمد بن ابورحو با ابوحمو نزاع درگرفت. علی بن زیان نواده ابوتاشقین در این نزاع شرکت جست و به قتل رسید. از او یاد خواهیم کرد. سپس توانی یافتند چنان‌که دولت آنان را به حساب آورد و باج و خراج درعه به ایشان تعلق گرفت و در بلاد مغرب تا نواحی تادلا و معدن - از آن ارتفاعاتی که از آنجا برای چرانیدن در بهار و تابستان و برای آذوقه و قوت به مغرب داخل می‌شدند - صاحب اقطاعات شدند. و سجلماسه از موطن برادرانشان احلاف است نه از موطن ایشان. و ما از این پس خواهیم آورد.

اما درعه از بلاد قبله است واقع در دره بزرگی از کوه درن و دره ام ربیع از آن منشعب می‌شود و همچنان تا دشت‌ها و تپه‌ها گسترده است. دره درعه به سوی مغرب پیش می‌رود تا در بلاد سوس به ریگستان می‌پیوندد. قلعه‌های درعه در این وادی جای دارد و

دره دیگری است که به سوی مشرق پیش می‌رود تا در نزدیکی تیکورارین و در ناحیه جنوبی آن به ریگستان می‌پیوندد. در این دوره در جهت مغرب قلعه‌های توات است و پس از آن تمنطیت است و پس از آن رکان در نزدیکی رکان دره به ریگستان می‌پیوندد. و در شمال رکان قلاع تساییت است و در شمال شرقی آن قلاع تیکورارین قرار دارد و همه اینها در آن سوی عرق‌الرمل است. درن جبال عظیمی است از اسفی تا تازی به منزله دیواری در برابر مغرب اقصی. در جانب آن جبل نکسیسه است از آن صنهاجه و پایان آن جبل این حمیدی است از جانب هسکوره. سپس از اینجا جبال دیگری موازی با آن قرار دارد تا منتهی شود به ساحل بادس از دریای روم و مغرب چونان جزیره‌ای است محاط میان کوه‌ها از سوی جنوب و مشرق و مغرب و شمال.

در این کوه‌ها و جلگه‌هایی که میان آنهاست اممی از بربر زندگی می‌کنند که شمار ایشان را جز آفریدگارشان نمی‌داند. راه‌ها از میان این کوه‌ها به مغرب منحصر و معدود است و سراسر آن را قبایل فراگرفته‌اند. سرآغاز ورود دره از صحرا و ریگستان‌های میان سجلماسه و بلاد سوس است و ادامه می‌یابد تا مابین نون و وادان به دریا می‌ریزد. در دو سوی آن قلاع بسیار و نخلستان‌هاست. قاعده آن شهر تا دَنَسْت^۱ است که شهر بزرگی است و مقصد بازرگانان است.

فرزندان حسین را بر این وطن و همه کسانی که در آنجا سکنا دارند از قبایل بربر و غیر ایشان استیلاست و در آنجا از سوی سلطان اقطاعی برای جمع‌آوری خراج آنها معین شده است. شبانات از فرزندان حسان در جانب غربی مجاور ایشان جای دارند و از این‌رو از دره پاره‌ای خراج‌ها می‌ستانند.

اما احلاف ذوی منصور، عمارنه و منبات هستند. مواطنشان مجاور فرزندان حسین از جانب شرقی است. از جولانگاه‌های آنها در صحرا تا تاقیلالت و صحرای آن و آنان را در ارتفاعات ملویه و قلاع و طاطا و تازی و بطویه و غساسه نیز حقوقی است و در آنجا از سوی سلطان اقطاعی به آنان واگذار شده. میان ایشان و فرزندان حسین اختلاف است. تنها عصبیت است که آنان را به هم پیوند داده است. ریاست عمارونه در فرزندان مظفر بن ثابت بن مخلف بن عمران است. شیخ ایشان در عهد سلطان ابوعنان طلحة بن مظفر و پسرش زبیر است و در این عهد شیخ ایشان محمد بن زبیر و برادرش موسی

۱. در نسخه A: تیدیسی: آمده است.

است. فرزندان عماره بن فلان بن مخلف در ریاست ردیف ایشان‌اند و از آن جمله است محمدالعابد. یکی از ایشان در این عهد سلیمان بن ناجی بن عماره است که به طلب قوت به صحرا می‌رود و کاروان‌ها و قلاع صحرا را از تعرض نگه می‌دارد. ریاست منبات در این عهد با محمد بن عبوبن حسین بن یوسف بن فرج بن منبست و در ایام ابوعنان از آن برادرش علی بود. پسر عمشان عبدالله بن حاج عامر بن بوالبرکات بن منبا در ریاست ردیف ایشان بود. منبات و عمارنه امروز چون گرد آیند شمارشان از فرزندان حسین بیشتر باشد. در آغاز دولت بنی مرین شمار منبات افزون بود و با بنی عبدالواد پیمان دوستی داشتند. یغمراسن بن زیان در فتح سجلماسه آنان را در مقدمه سپاه خود قرار داد و سجلماسه را از موحدین بستد. سپس بنی مرین بر آن غلبه یافتند و از مشایخشان آنان را که با بنی عبدالواد جنگیده بودند بکشتند. سپس با منبات در جولانگاه‌هایشان در صحرا جنگیدند و از آنان کشتار کردند و در این کشتار شمارشان کاهش یافت. والله مالک‌الامور، لارب سواه.

مواطن عثمانیه (عثمانیان) در نزدیکی مواطن بنی منصور است از جانب غربی. فرزندان سالم در کنار ایشان هستند. در پایان درعه در ناحیه مغرب و جنوب فرزندان جلال سکونت دارند و در کنار ایشان در قسمت مغرب تا دریا شبانات جای دارند. اینان فرزندان علی هستند و فرزندان بوثابت و حسان پشت سر ایشان هستند از ناحیه جنوب و مغرب. اینان این مواطن به غلبه تصرف کرده‌اند.

ذوی حسان، عرب سوس

بنی مختار بن محمد - چنان‌که پیش از این گفتیم - ذوی حسان و شبانات و رقیطات هستند و نیز از ایشان است جباهنه و فرزندان بریه. مواطنشان در نواحی ملویه است تا مصب آن در دریا. با برادرانشان ذوی منصور عبیدالله در یک جای بودند تا آن‌گاه که علی بن یدرالزکندری صاحب سوس بعد از موحدین از آنان یاری طلبید. علی بن یدر خود می‌پنداشت از نسل عرب‌هایی است که به هنگام فتح، به اندلس وارد شده‌اند. میان او و افراد قبیله کزوله که در دشت‌ها و جبال سوس در کوچ بودند همواره خلاف بود. علی از بنی مختار یاری خواست آنان نیز به یاریشان آمدند و به نزد او کوچ کردند و مواطن سوس را بدان سبب که مزاحمی از دیگر قبایل کوچ‌کننده نداشتند پسندیدند و در

آن سکنانگزیدند. و صحاری آن را جولانگاه خود ساختند و بر کزوله غلبه یافتند و آنان را در جمله قلمرو خود درآوردند و بر قلاعی که در آن نواحی - یعنی در سوس و نول بود - استیلا جستند و بر آنها خراج نهادند. از آن جمله بود تا وردنت از سوس و آن در ساحل وادی سوس است. سوس بر کناره خشکرو سوس است. این رود از کوه سرازیر می شود و میان مصب آن و مصب خشکرو ماسه که رباط مشهور بر کنار آن است یک مرحله فاصله است و از شمال به جنوب. و از آنجا تا زاویه های فرزندان ابونعمان یک مرحله دیگر است در جنوب و بر ساحل دریا. و تا کاوصت بر کناره خشکرو نول آنجا که از کوه نکیس به طرف غرب جاری است، واقع شده. میان آن و ایفری یک مرحله است. عرب توانسته است بر آن غلبه یابد، اگر برای آنان غلبه ای حاصل شده در دشت های آن نواحی بوده است.

این موطن در عهد موحدین در زمره متصرفات گسترده ایشان بود. چون منقرض شدند، سایه آن دولت نیز از سر این اراضی برافتاد و جز آن بخش که از آن بنی یثدر بود باقی به دست دیگران افتاد. علی بن یدر مالک دزهای آن بود و هزار سوار در اختیار داشت. پس از او عبدالرحمان بن الحسن بن یثدر پس از او برادرش علی بن الحسن به امارت رسیدند.

عبدالرحمان را با ایشان جنگ ها و فتنه ها بود. هر چند پیش از این به آنان استظهار می کرد. بارها در سال های ۷۰۵ و بعد از آن به هزیمتش فرستادند. او نیز با مشایخ ایشان غدر کرد و همه در تارودنت در سال ۷۰۸ به قتل رسید. میان بنی مرین و این عرب های معقل نیز در سوس جنگ هایی بود و یعقوب بن عبدالحق، در برخی از این نبردها بنی مرین را یاری داد و بسیاری از ایشان را بکشت. یوسف بن یعقوب نیز بعدها آنان را در بامسکروط^۱ به محاصره انداخت و چون بر ایشان غلبه یافت هجده هزار دینار غرامت گرفت. در سال ۶۸۶ یوسف بن یعقوب لشکر بر سر ایشان کشید و چند روز جنگ در پیوست. بنی کمی از بنی عبدالواد به ایشان پیوستند و بر ضد سلطان علم مخالفت برافراشتند. سپاهیان به آمد و شد درآمدند و چنانکه در اخبار ایشان خواهیم آورد، جنگ همچنان بردوام بود.

چون کار زناته در مغرب بالا گرفت و بوعلی بن سلطان ابوسعید سجلماسه را گرفت و

۱. در نسخه D: بامسکروطا

آن را به صلح از ملک پدرش جدا کرد، اعراب اهل سوس از شبانات و بنی حسان بدو گرویدند و او را به تسخیر آن قلاع ترغیب کردند. او نیز از قلمرو خویش در درعه به حرکت درآمد و آن قصور را مورد حمله قرار داد. علی بن الحسین و مادرش به جبال نکیسه به نزد صنهاجه گریختند و ابوعلی بازگردید.

سپس سلطان ابوالحسن بر سراسر مغرب غلبه یافت. اعراب این بار او را به گرفتن قلاع سوس برانگیختند. او نیز لشکری به آن سامان فرستاد. سردار او حسون بن ابراهیم بن عیسی از بنی یرنیان بود. او آن قلاع را تصرف کرد و بر بلاد سوس خراج بست و سپاهی گرفت و مدتی روزگارش به صلاح آمد.

سپس کار سلطان ابوالحسن روی در انقراض نهاد، سوس به حال خود بازگردید و امروز در ظل دولت قرار دارد. عرب‌ها در آمد آن را میان خود تقسیم کرده‌اند. رعایای آن از قبایل مصامده و صنهاجه‌اند. قبایل کوچ کننده نیز در لشکرکشی‌ها شرکت می‌جویند. چون کزوله که با بنی حسان‌اند و زکن و لخص که از لمطه‌اند و با شبانات‌اند و امروز وضعشان چنین است. ریاست ذوی حسان در میان فرزندان ابوالخلیل بن عمرو بن غفیر بن حسن بن موسی بن حامد بن سعید بن حسان بن مختار از آن مخلوف بن ابی بکر بن سلیمان بن زیان بن الخلیل و برادران اوست. من نمی‌دانم امروز ریاست شبانات با چه کسی است، جز این که می‌دانم ک ایشان را در این اواخر با بنی حسان جنگ بود. رقیقات در بیشتر اوقات احلاف شبانات هستند و ایشان به بلاد مصامده و جبال درن و ذوی حسان نزدیکترند و در صحرا در مکان دورتری هستند. والله تعالی یخلق ما یشاء لالا‌ه‌الاهو.

حُرَیْزِ بْنِ عَلِي بْنِ عَامِرِ بْنِ شَبَانَةَ فِي عَهْدِ عَلِيِّ بْنِ يَدْرِ سُلْطَانَ سَوْسِ شَيْخِ شَبَانَاتِ بُوْد. شَيْوْخِ كَزُوْلَةَ فِي جَنْغِي كِه مِيَانِ اَنَهَا وَ اَهْلِ سَوْسِ رِخْ دَاوَدَه بُوْد اَز ايشان ياري طَلْبِيدِ وَ بَه ياري ايشان بَرِ دَشْمَنِ فَايِقْ اَمْدَنْد. اَز اَن رُوْزْگَارِ شَبَانَاتِ وَ طَنْ اِخْتِيَارْ كَرْدَنْد وَ سَوْسِ رَا گَرَفْتَنْد. اَن گَاهِ بَنِي حَسَانِ نِيْزِ بَه اَنانِ پِيوسْتَنْد وَ نَوْلِ رَا تَصْرَفْ كَرْدَنْد. فِي اِيْنِ اِيّامِ فِي رَأْسِ الْعَيْنِ وَ كَارْتِ تَا صَيْدُوْر مَكَانِ دَاشْتَنْد. پَسْ بَا عَلِي بْنِ يَدْرِ قِتَالْ كَرْدَنْد وَ او رَا فِي جَنْغِي كِه مِيَانِ ايشانِ وَ او فِي كَارْتِ وَاقَعْ شَدْ كَشْتَنْد.

خبر از بنی سلیم بن منصور، از طبقه چهارم و شماره بطون ایشان و ذکر انسابشان و آغاز کار و سرانجام احوالشان

نخست به ذکر بنی کعب و اخبار ایشان می پردازیم. و اما بنی سلیم بطنی گسترده است از بطون مضر و بیشترشان در یک جا مجتمع هستند. منازلشان در نجد است. ایشان فرزندان سلیم بن منصور بن عکرمه بن خصفه بن قیس اند و دارای شعوب بسیارند.

در عصر جاهلیت با بنی شرید بن رباح بن ثعلبه بن عصبه بن خفاف بن امرؤ القیس بن بهته بن سلیم بود. و عمرو بن شرید بزرگ مضر بود و پسرانش صخر و معاویه بودند. صخر برادر خنسا بود و شوی خنسا عباس بن مرداس از اصحاب بود و خنسا با شوی خود در جنگ قادسیه حضور داشت.

از بطون سلیم است: عصبه و رعل و ذکوان. اینان به اصحاب رسول (ص) دست ستم گشودند و آن حضرت آنان را نفرین کرد و نام و نشانشان برافتاد.

بنی سلیم در عهد خلفای عباسی سرکرده طغیان و فتنه بودند تا آنجا که یکی از خلفا فرزند خود را وصیت کرد که از ایشان زن نستاند. اینان گاه به مدینه حمله می کردند و چون برای سرکوبشان از بغداد لشکرها گسیل می شد به بادیه می گریختند. چون فتنه قرامطه سر بر داشت در زمره یاران ابوطاهر قرامطی و فرزندان او، امرای قرامطی بحرین، درآمدند و با بنی عقیل بن کعب نیز همدست گردیدند.

چون کار قرامطیان انقراض یافت، بنی سلیم به دعوت شیعه بر بحرین غلبه یافتند، زیرا قرامطیان نیز بر دعوت ایشان بودند. سپس بنی الاصفربن تغلب بر بحرین غلبه یافتند به عباسیان دعوت نمودند و این به هنگام حکومت آل بویه بود. بنی الاصفربن، بنی سلیم را از بحرین راندند و بنی سلیم به صعید مصر رفتند. المستنصر بالله علوی به دست وزیرش یازوری ایشان را برای نبرد با معزین بادیس به هنگامی که سر بر مخالفتشان برداشته بود، فرستاد. اینان همراه هلالیان در حرکت آمدند و مدتی در برقه و اطراف طرابلس درنگ کردند. سپس چنان که در اخبارشان آوردیم به افریقیه رفتند.

در افریقیه در حوالی آن در این عهد چهار بطن از ایشان زندگی می کنند که عبارت اند از زغب و ذباب و هیب و عوف.

اما زغب، ابن الکلبی در نسبش گوید: زغب بن ناصر بن خفاف بن امرؤ القیس بن بهته بن سلیم. و ابو محمد التجانی از مشایخ تونسین در سفرنامه خود گوید: زغب بن